■ سال بیست‌وهشتم ■ شماره ۷۹۷۲ ■ چهارشنبه ■ ۱۲ مرداد ۱۴۰۱

ایران

صاحب امتیاز:
خبرگزاری جمهوری اسلامی
سردبیر: کمیل نقی‌پور

تلفن: ۸۸۷۶۱۷۲۰ نمابر: ۸۸۷۶۱۲۵۴ ارتباط مردمی: ۸۸۷۶۹۰۷۵
پیامک: ۳۰۰۰۴۵۱۲۱۳ روابط عمومی / نشانی: تهران خیابان خرمشهر،شماره ۲۰۸
صندوق پستی: ۵۳۸۸-۱۵۸۷۵ / امور مشترکین: ۸۸۷۴۸۸۰۰
چاپ: چاپخانه‌های همشهری
سازمان آگهی‌های روزنامه ایران: دارنده گواهینامه ایزو ۹۰۰۱ از شرکت NISCERT
تهران خیابان خرمشهر شماره ۱۶ / پذیرش سازمان آگهی‌ها: ۱۸۷۷ (۰۲۱)
انتشارات مؤسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران: ۵-۸۸۵۴۸۸۹۲
http://irannewspaper.ir

اذان ظهر ۱۳/۱۱ | اذان مغرب ۲۰/۲۸ | نیمه شب شرعی ۰۰/۲۳ | اذان صبح فردا ۴/۳۹ | طلوع آفتاب فردا ۶/۱۴

سخن روز

امام علی علیه‌السلام:
بدان که برترین بندگان خداوند نزد او، پیشوای عادل است که راه یابد و راهنمایی کند.

نهج البلاغه: الخطبه ۱۶۴

به مسیر حضرت اباعبدالله (ع) ایمان دارم

علی ملاقلی‌پور: هنر من چیست؟ من کارگردان هستم و نهایتاً در کنار آن، کار نویسندگی هم انجام می دهم. من اول از همه باید از زاویه کار خودم نگاه کنم. بالاخره این اثر بودجه مردم است و قرار است که وقت مردم را بگیرد و باید با یک جماعت بیشتر و زیادتری گره بخورد و آن نمی‌تواند فارغ از قصه باشد. این نکته مهم بود که اگر نماهنگی را ساختیم، به‌دنبال این بود که کارا ثرگذاری باشد. من فکر می‌کنم از خود اثر مشخص است که برای دل خودم آن را ساختم. اگر به‌دنبال پول بودم، سریال می‌ساختم. فکری که مسئولان «مأوا» داشتند که این کار باید قبل از محرم آماده و پخش شود، فکر درستی بود. من «مسافران خورشید» را ساخته‌ام و واقعیت این است که به مسیر حضرت اباعبدالله ایمان دارم. این نماهنگ در برنامه «مخاطب خاص» پخش شد و قرار است به‌صورت متناوب از شبکه‌های مختلفی پخش شود.»

بخشی از گفت‌وگوی این کارگردان با ایسنا درباره نماهنگ محرمی «مسافران خورشید»

گر چشم روزگار بر او زار می گریست
خون می گذشت از سر ایوان کربلا

محتشم کاشانی

نـــگاره
مسعود شکیبایی

روایت سرخ

به بهانه درگذشت احمد گلشیری در ۷۶ سالگی

زندگی در ابدیت با آفرینش های ماندگار

یادداشت

غلامرضا امامی
نویسنده و مترجم

در این روزگار صعب و سخت، هر خشتی که از بنای ادب فارسی کنده می‌شود، غم‌آور است. مترجمان همانند پلی هستند با خشت کلمه که ما را از پل ادبیات عبور می‌دهند و در آسمان هنر و ادب جهانی به پرواز درمی‌آورند.

در روزگار عسرت آل‌قلم که کتاب‌ها گاه در ۲۰۰ نسخه نشر می‌یابند، اینکه ببینیم و بشنویم مترجمی توانا و فرهیخته به خاک فرو می‌رود جز ابراز تأسف و اندوه چه می‌توانیم کرد! احمد گلشیری، جهانی بود بنشسته در گوشه‌ای، در خاک پاک اصفهان می‌زیست. سر به جیب تفکر نهاده، کار خویش می‌کرد و بار خویش می‌برد. دکان دونبشی باز نکرد. مرغ عروسی و عزای هیچ سفره‌ای نگشت. تجسمی بود از کار و نمادی از پشتکار.

من نخستین بار با مجموعه «بهترین داستان‌های جهان» با وی آشنایی یافتم. در راه ترجمه آثار نام‌آوران جهانی ادبیات همچون چخوف، مارکز، همینگوی، یوسا، سلینجر به جد و جهد و جان کوشید، اما بگذارید اعتراف کنم که هنوز هم شیرینی خواندن مجموعه «بهترین داستان‌های جهان» را در پس سال‌های دور در دل دارم.

احمد گلشیری به نسلی متفاوت وابسته بود، نسل آرزوهای بلند و دیوارهای کوتاه، نه نسل دیوارهای کوتاه و آرزوهای حقیر. گذشته از کارهای ماندگار وی، زندگی‌اش می‌تواند سرمشقی باشد برای کسانی که در راه نوشتن و ترجمه گام می‌نهند. بی‌شک احمد گلشیری و مترجمانی همچون او در برگردان‌های‌شان تکه‌ای از جان‌شان را مایه گذاشتند و به قول هایدگر «در اثر هنری است که ابدیت رخ می‌دهد.» امیدوارم که کار وی پیگیری شود و ادامه پیدا کند چراکه می‌دانم که ما محکوم به امید هستیم. آرزو دارم که همچون قهرمانان المپیک مشعل فروزان ادب و ترجمه با دستان توانای مترجمان جوان به نسل‌های آینده سپرده شود و طوفان‌ها و صاعقه‌ها، دره‌ها و دریاها آنان را از رفتن بازندارد. این یک آرزو است و یک امید و ما به امید زنده‌ایم. به گفته «اومبرتو اکو»: «آدمی با کتاب‌هایش و آثارش به مرگ لبخند می‌زند و جاودان می‌ماند.»

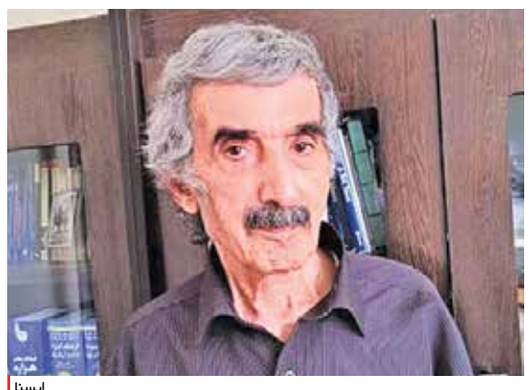

ایسنا

بی‌شک احمد گلشیری‌ها بذری در زمین ادب نهادند که به روزگاران این بذر از دل خاک سر برخواهد آورد. شاخه‌ها خواهد گسترد و با سایه‌شان خستگان راه را آرامش خواهد بخشید.

به قول مولانا:

کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست
چرا به دانه انسانت این گمان باشد

عاشورا حرکتی در امتداد «بعثت» و «غدیر» و چالشی جهت تبیین «فلسفه انتظار»

امر به معروف و نهی از منکر شیوه احیاگری امام حسین (ع)

محرم
۶

اسماعیل علوی
دبیر گروه پایداری

اغلب امام صادق(ع) را محیی دین می‌شناسند، حقیقتاً هم چنین است اما اباعبدالله الحسین(ع) را هم باید محیی دین نامید با این تفاوت که امام صادق(ع) در جوی که انحرافات فکری فراگیر شده و دین انشعابات بسیاری یافته بود، با رواج جنبه‌های ایجابی و موضوعات علمی پایه به احیای شریعت محمدی(ص) پرداخت. اما امام حسین(ع) با شیوه سلبی «امر به معروف و نهی از منکر» به احیا و نجات دین درجوی آکنده از ظلم، استبداد، خفقان و خشونت قیام نموده و ارزش‌هایی همچون حریت، شجاعت، فتوت، مردانگی و... را جانی تازه بخشید.

عصر امام صادق(ع) عصر تعدد و تشتت آرا با نام دین و انحراف در اصول و عقاید اسلامی بود. آن حضرت به شیوه شرح و بیان اعتقادات، پاسخ به شبهات و سؤالات، برگزاری جلسه‌های درسی که گاهی تعداد شرکت‌کنندگان به پنج هزار نفر می‌رسید و تربیت شاگردان و برپایی مناظرات علمی و تبیین و تفسیر دین راستین، نسبت به احیاگری مکتب همت گمارد و با احاطه کاملی که برهمه موضوعات دینی داشت جامعه را با فقه و معارف اسلامی آشنا کرد. امام صادق(ع) همچنین در برخی از رشته‌ها به تربیت افراد متخصص همت گمارد و چهره‌های سرشناسی تربیت کرد. البته این بدان معنا نبود که با احیاگری‌های امام صادق(ع) دشمنی و مقابله نشده و دست آن حضرت کاملاً باز بوده باشد. ابوحنیفه در این رابطه نقل می‌کند: «روزی منصور دوانقی - خلیفه وقت عباسی - کسی را نزد من فرستاد و گفت: ای ابوحنیفه! مردم شیفته جعفربن محمد شده‌اند، او در بین مردم از پایگاه اجتماعی وسیعی برخوردار است، تو برای اینکه پایگاه جعفربن محمد(ع) را خنثی کنی و در دید مردم از عظمت او بخصوص از عظمت علمی او بکاهی، چند مسأله پیچیده و غامض را آماده کن و در وقت مناسب از او بپرس تا بلکه با ناتوان شدن جعفربن محمد(ع) از پاسخگویی، او را تحقیر نمایی و دیگر، مردم شیفته او نباشند و از او فاصله گیرند. در همین رابطه من چهل مسأله مشکل را آماده کردم که منصور مرا طلبید، به حضورش رسیدم. همین که وارد شدم، دیدم جعفربن محمد(ع) در سمت راست منصور نشسته است، وقتی که چشمم به ایشان افتاد، آنچنان تحت تأثیر ابهت و عظمت او قرار گرفتم که از توصیف آن عاجزم.»

امام صادق(ع) علاوه بر تعلیم جنبه‌های تئوریک مکتب در عرصه عمل نیز با برجسته کردن اصل دینی «تولی» و «تبری» به معنای دوستی با خدا و دوستان وی و دشمنی با دشمنان خدا نیز اقدام نمود که استقامت در این مسیر به وحدت دینی می انجامید.

در هرحال فعالیت‌های مستمر امام صادق(ع) موجب شد تا از آن حضرت با عنوان رئیس مذهب شیعه و احیاگر رسالت محمدی(ص) یاد شده و دین راستین با «قال الصادق(ع)» در بستر زمان استمرار یابد. در عصر امام حسین(ع) اما محوری‌ترین موضوع که مورد تکذیب و تحریف قرار داشت، موضوع جانشینی پیامبر بود که با وجود تعیین مصداق آن در غدیر خم و تبیین ماهیت آن که عبارت بود از امامت و هدایت رشد دهنده افراد اجتماع، در کنار اداره مطلوب جامعه به شیوه‌ای عادلانه از سوی کسانی از خاندان رسول گرامی اسلام که در علم و فضل و تقوا بر سایرین برتری داشتند و از مقام عصمت برخوردار بودند، می‌بود. نه خلافت و ریاست صرف جامعه و اعمال تبعیض و استبداد و برپایی اشرافیت دولتی به بهای نادیده گرفتن تعالیم دین. در نتیجه این موضوع محوری، مسائل و موضوعات دیگری نیز فرصت ظهور و بروز یافته بود که عبارت بود از ظلم، تعدی، خشونت، تبعیض، ریا و فساد و حاتم بخشی از سوی حکومتگران و ترس و طمع و دور ماندن از فضایلی همچون آزادگی، حق‌طلبی، عدالت‌جویی، خشونت‌پرهیزی، فتوت، جوانمردی، آمادگی برای از خودگذشتگی در راه آرمان‌های بلند و... از سوی آحاد اجتماع. با روی کار آمدن معاویه شیوه حکومت گری کاملاً تغییر کرده و سنت‌های الهی - اسلامی به کناری نهاده شد و یاران پیامبر یکی بعد از دیگری کشته، تبعید و یا کاملاً طرد و منزوی شدند. با درگذشت معاویه فرزندش یزید که خلافتش بر اجتماع مسلمین با هیچ یک از معیارهای اسلامی تطابق نداشت بر تخت خلافت تکیه زد و بلافاصله در صدد برآمد تا از همه افراد جامعه بویژه صحابه بزرگ رسول خدا و خاندان آن حضرت(ص) ولو با اجبار بیعت بگیرد. در چنین شرایطی که تقریباً اکثر مسلمانان سست عنصری اختیار کرده و منفعل شده بودند، از ترس دم برنیاورده و یا از روی طمع ورسیدن به جاه و حشمت دنیایی شرافت انسانی - اسلامی خود را زیر پا گذاشته بودند، با نهیب اباعبدالله الحسین روبه‌رو شدند که با هدف احیای روحیه حریت و شرافت وجدان‌های خفته آنان را مخاطب قرار داده و پرده از چهره یزید و یزیدیان نیز برگرفت و حرکتی توفنده و ظلم‌ستیز را در طول تاریخ بشری بنیان نهاد تا هیچ کجا و هیچ زمانی خیال ظالمین آسوده نباشد.

شعر عاشورایی

مجید افشاری

یاقوت سرخ

آن دم که خاک‌بوس درت می‌شود سروش
از آسمان حسین حسینم رسد به گوش
از حلق هیچکس نشنیدم بجز حسین
در حلقه ارادت رندان باده نوش
سردی کنند هر چه حریفان، به نفع ماست
می آورند خون رگ تاک را به جوش
جاءالحقی شنو، زهق الباطلی بگو
تا آمده خیال رخ دوست، رفته هوش
عمری گدای عشق توأم شاه بی‌کفن
حسن مرا عیان کن و عیب مرا بپوش
تفکیک شأن عارف و عامی نمی‌کنم
برخیزد از وجود همه بی‌امان خروش

***

دیوانه جمال تو عاقل نمی‌شود
دل بی‌حسین هر چه شود دل نمی‌شود

***

بی دوست حال و روز بشر گریه آور است
حالش خراب و روز سیاهش مقدر است
کوهی که قد کشیده و از کربلای عشق
خاکی به سر نکرده، بسی خاک بر سر است
خورشید در هوای تو یک ذرّه بیش نیست
هر ذرّه در هوای تو خورشید پرور است
خیل ملک به عرشه کشتی نشانده‌ای
کشتی عرش را خم ابروت لنگر است
پشت در بهشت تو، درمانده‌ای نماند
زیرا بهشتِ‌زاده زهراست، بی‌در است
بسیار گفته‌ایم ولی باز، گفتنش
در کام عاشقان تو قند مکرر است

***

دیوانه جمال تو عاقل نمی‌شود
دل بی‌حسین هر چه شود دل نمی‌شود

***

هرکس فریب دشمن خونخوار خورده است
از هر دری که رفته به دیوار خورده است
یاقوت سرخ ساخته، پیشانی حسین
هر سنگ را که از کف آزار خورده است
انکار درک حقیقت نمی‌کند
قفلی اگر به طبله عطار خورده است
شیرینی‌اش به کام طلب کم نمی‌شود
سیبی که زخم پنجه و منقار خورده است
ما طالب حسین و پی عطر دلبریم
کی راهمان به حجره بازار خورده است
پیوسته بی‌محاسبه سود می‌زنیم
این حرف را که مُهر خریدار خورده است

***

دیوانه جمال تو عاقل نمی‌شود
دل بی‌حسین هر چه شود دل نمی‌شود

***

با روی دوست لایق دیدار می‌شود
آیینه‌ای که دشمن زنگار می‌شود
گاهی برای عقل ضعیف مقلدان
تفسیر، فتنه‌ای ست که افسار می‌شود
فرزانه‌ای که سیر افق کرده، بی‌حسین
طفلِ غریب کوچه و بازار می‌شود
بحرالعلوم، شربت نذری هیأت است
رویش حباب، مخزن‌الاسرار می‌شود
کاری به عاقبت که ندارند شیعیان
فضلت، امیدِ عاقبتِ کار می‌شود
گفتار ما تجلی زیبایی دل است
زیباترین تجلی گفتار می‌شود

***

دیوانه جمال تو عاقل نمی‌شود
دل بی‌حسین هرچه شود دل نمی‌شود

***

حیرت کشید شعله، گلِ کربلا شکفت
در خیمه‌های سوخته، بوی عزا شکفت
عباس آرمید و حسینش خمیده شد
هر جا چکید خون برادر، عصا شکفت
در حق تشنگان و به نفرین کوفیان
از موج نهر علقمه دست دعا شکفت
تا روضه‌خوان به قصه تیروگلو رسید
بغضی فشرده‌تر شد و فریادها شکفت
سرها فدای مرقد شش گوشه حسین
از شش جهت به سوی حرم رد پا شکفت
بنیاد جاهلانه اهل جفا شکست
فریاد عاشقانه اهل وفا شکفت

***

دیوانه جمال تو عاقل نمی‌شود
دل بی‌حسین هر چه شود دل نمی‌شود

***

آقا به سنگ مرتبه ماه می‌دهی
نااهل را به صحن حرم راه می‌دهی
آهی که در بساط ندارد گدای تو
شاه کرم به سینه من آه می‌دهی
طولانی است خواهش برگشته از گناه
با یک نگاه پاسخ کوتاه می‌دهی
تا از کتابخانه ذهنش رها شود
جامی به دست آدم آگاه می‌دهی
از فیض عام، با همه بی‌لیاقتی
ما را به لطف، سیر الی‌الله می‌دهی
دلخواهِ خلقِ مست، همین صحبت است و بس
هر جا مَجال صحبت دلخواه می‌دهی

***

دیوانه جمال تو عاقل نمی‌شود
دل بی‌حسین هر چه شود دل نمی‌شود

***

از کافه‌های فلسفه بافی رها شدم
تا آشنای میکده کربلا شدم
ماه محرم آمد و در فصل بی‌خودی
با اشتیاق وصل تو از خود جدا شدم
در پیشگاه عشق، جهان هیچ کاره است
دادم بها به کار جهان بی‌بها شدم
مولا اگر دلم شده فوّاره عسل
در گرده گلی ته باغ تو جا شدم
حاجت بجز عنایت آل عبا مباد
خوش باد روزگار که حاجت روا شدم
پای برهنه، دست تهی، مست اربعین
با زائران صحن حرم همصدا شدم

***

دیوانه جمال تو عاقل نمی‌شود
دل بی‌حسین هر چه شود دل نمی‌شود

یادکرد دیداری با عباس عبدالله گروسی ایران‌شناسِ خاموش

خستگی‌ناپذیر و عاشق

یاد

سید جواد حسینی‌نژاد
فعال فرهنگی

سال ۱۳۸۴-۱۳۸۳ خورشیدی، دانشجوی هنرهای نمایشی در «پردیس هنرهای زیبا» هستم و با شور و شگفتی فراوان، پرسه‌زن هر روزه «کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران» و بخش‌های گوناگون آن. کجا بهتر از کتابخانه‌ای که جای‌جایش بو و نام بزرگان را با خود دارد و چیزهایی را آنجا می‌توانم ببینم و بیابم که سال‌ها، درباره‌شان خوانده بودم و شنیدن کی بود مانند دیدن: نسخه‌های خطی، میکروفیلم‌ها، کتاب‌های مرجع، گنجینه روزنامه‌ها و مجله‌ها و... در میان این شگفتی‌های هر روزه، جست‌وجوی یک نام برای من همیشگی است؛ «استهبان» و همه آنچه به بدان می‌رسد. یک روز در تالارِ مرجع به «الذریعه» «شیخ آقا بزرگ» سر می‌زنم تا ببینم درباره «شیخ علی‌نقی اصطهباناتی»، قطب سی‌ویکم «ذهبیه» چه نوشته و روز دیگر به بخش میکروفیلم سر می‌کشم تا ببینم میکروفیلم چیست و چگونه کار می‌کند؟ بار دیگر از بخش نشریات سر درمی‌آورم تا به راهنمایی «جابر عناصری»، «هنر و مردم» را در جست‌وجوی پیوند آسیاب و «اصطهبانات» بررسی کنم. همین‌جاست که پی می‌برم گنجینه و کتابخانه دانشکده‌ها هم هر کدام برای خود یگانه است و دوره هنر و مردم را باید در گنجینه دانشکده ادبیات بیابم. روزهایی در دانشکده ادبیات به گنجینه مجله‌ها می روم. هنر و مردم را زیر و رو می کنم. استهبان و آسیاب را نمی‌یابم، با این همه نوشته‌هایی زنجیروار از «ناصر تکمیل همایون» می‌بینم با نام «آشنایی با شبانکارگان» که در آن از اصطهبانات و «گُشناباد» هم گفته است. سرخوشی که به سرمستی می‌رسد. هر بار مجله‌ای را می‌برم و از برگه‌هایی از آن، رونوشت برمی‌دارم. چسبیده به دیوارِ ته بایگانی، دوره «بررسی‌های تاریخی» را چیده‌اند. انگار کتاب هستند با نوشته‌هایی درباره پیشینه سپاهی‌گری در ایران و دیگر بن‌مایه‌های ایران‌شناسی. یک شماره را برداشتم و به شناسنامه‌اش نگریستم؛ نخست نام «محمدامین ریاحی» را دیدم. نشستم تک‌تک شماره‌ها را برگ زدم. مجله‌ای با نام و نشان از ارتشی که امیران و سرهنگانش آن را می‌گردانند. دیگر نام‌ها و نوشته‌هایی که می‌بینم هم به چشمم آشنا و خواندنی می‌آید. در یکی از همین شماره‌ها، پژوهش و گزارشی، مرا به سوی استهبان می‌کشاند: «آتشکده بهرام از بناهای اردشیر بابکان در خیرِ استهبان و بررسی مختصر جغرافیای تاریخی مناطق اطراف دهستان خیر» نوشته «عباس گروسی»، از کتابدار خواستم که این شماره بررسی‌های تاریخی را ببرم و از آن رونوشت بردارم. بهانه کرد که مجله ارتش است و نمی‌شود. با خود اندیشیدم چه کار باید بکنم؟ چند بار دیگر رفتم و کتابدار با من همراه شد که با دوربین عکاسی بیایم و با پوزخندی گفت: اگر شد عکس بگیر! همه اینها را نوشتم تا بگویم در اُمرداد هستیم که روزِ یازدهِ آن به سال ۱۳۹۳، از پسِ هفتادوپنج سال، عباس عبدالله گروسی، دور از ایران، از آستانه ناگزیر گذشت. نوشته آتشکده بهرام با عکس‌هایی از چارطاقی «ماه‌فرخان» و دیگر سازه‌های باستانی و تاریخی راهِ کهنِ «خرامه» تا «خیر» همراه بود که همیشه دوست داشتم به اصل باکیفیت آنها دسترسی پیدا کنم. در سال ۱۳۹۹ در اینستاگرام به صفحه‌ای برخوردم با نام «آرشیو عکس‌های عباس گروسی». نگویم که چه اندازه از دیدن آن خرسند شدم بویژه که تصویرهای ارزشمندی از جاهای گوناگونِ این مرز و بوم و شیوه زیست و مردم ایران بویژه در روستاها و آبادی‌های دوردستِ جنوب و فارس در آن هم‌رسانی شده بود.

نخستین تصویری که از صفحه دیدم، از «آب‌گرم خیر» در کناره‌های دریاچه بخت‌برگشته «بختگان» بود. جایی که از کودکی بارها در آن تن به آب سپرده بودم؛ آخرین بار هم در سال ۱۳۸۶ و پیش از خشکیدن همیشگی بختگان در نیمه‌شبی با فرهاد مهندس‌پور. در زیر همین عکس پیام گذاشتم که: «عباس گروسی در شماره ۶۶ مجله بررسی‌های تاریخی در صفحه‌های ۱۰۶ تا ۱۴۴ مقاله‌ای نوشته‌اند با عنوان آتشکده بهرام از بناهای اردشیر بابکان در خیر استهبان و بررسی مختصر جغرافیای تاریخی مناطق اطراف دهستان خیر که بسیار خواندنی و ارزشمند است.» به هر روی گرداننده گرامی صفحه، مهربانی کرد و فایل عکس‌های منطقه را با کیفیت درخوری برایم فرستاد؛ انگار که شیرینی یافتنِ نوشته آتشکده بهرام، دوباره در دهانم مزه کرد. مستی به سرمستی پهلو می‌زند. از شناسنامه همین صفحه آرشیو به صفحه ویکی‌پدیایی درباره گروسی رهنمون شدم. عباس عبدالله گروسی، پژوهشگری مردم‌شناس و ایران‌دوست که سال‌ها خستگی‌ناپذیر، کار و پژوهشِ خویش را دنبال کرده و گنجینه‌ای شایسته از نوشته و تصویر نیز از خود بر جای گذاشته است که دستمایه خوبی برای پژوهش‌های پس از این درباره بسیاری از شهرها، آبادی‌ها، پیشه‌ها و دسته‌های گوناگون مردم خواهد بود.

عکس‌ها و گزارش‌های روشنی از داشته‌هایی که شوربختانه اکنون در فهرستِ نداشته‌هایمان هستند، همچون کاشتِ نگورِ دیم در بوشهر یا آب‌گرمِ خیر. یادِ عباس گروسی، ایران‌پژوهِ راستین و بی‌رنگ، سبز و مانا.

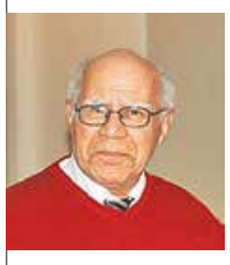

درباره ترجمه های درخشان از مترجمان سرشناس

شکوه یک ترجمه

ضدآفتاب مرغوب

بهاءالدین مرشدی
داستان‌نویس

همین ماه مردادی که داخلش هستیم ماه عجیبی است. هرچه به این صفحه‌ویکی‌پدیا رجوع می‌کنم می‌بینم یکی از نویسنده‌های خودمان یا آن‌وری در این ماه متولد شده و همه‌شان هم از این تراز یک‌ها هستند که وقتی با نوشته‌های‌شان روبه‌رو می‌شوی باید عمیق بخوانی و در آنها دقیق بشوی. مثلاً همین امروز که ۱۲ مرداد است تولد محمد قاضی، مترجم و نویسنده بسیار درجه یک است که وقتی نامش به میان می‌آید انبوه ترجمه‌هایی که کرده جلوی چشم‌مان رژه می‌رود و مهم‌ترینش هم همین رمان عجیب و غریب «دن کیشوت» است که یک کتاب عادی نیست، یک کتاب است برای همه وقت. تا ته مرداد وضعیت همین است، اما این نوشته را می‌خواهم به احترام یکی دیگر از مترجمان و روشنفکران ایرانی بنویسم که ۱۱ مرداد روز تولدش بود. کسی که هیچ‌کاری در زندگی‌اش نکرده باشد و فقط «مکبث» ویلیام شکسپیر را ترجمه کرده باشد برای ما تئاتری‌ها کافی است که دیگر سراغ هیچ ترجمه دیگری از مکبث نرویم. داریوش آشوری وقتی پا به مکبث گذاشته فکر کرده که باید تمام قد عین شکسپیر باشد و همه تلاشش را کرده تا این اتفاق رخ بدهد و انگار از موفق هم موفق‌تر بوده است. این است که هربار به داریوش آشوری فکر می‌کنم مکبث در ذهنم می‌آید و هروقت به مکبث فکر می‌کنم داریوش آشوری در ذهنم راه پیدا می‌کند و البته هفته‌ای نیست که به مکبث فکر نکنم. آن سال‌ها که دانشجوی تئاتر بودیم و جوانی‌مان را در دانشگاه می‌گذراندیم تنها اتفاق خوب این بود که کلاس‌های‌مان را یکی در میان می‌رفتیم و بیشتر سر تمرین تئاتر بودیم. استادهایی که درجه یک بودند مثل پرویز تأییدی، شمس لنگرودی یا محمد صالح‌علا و عبدالحی شماسی را نمی‌شد از دست داد و از دست هم نمی‌دادیم ولی باقی وقت‌ها پلاتوهای دانشگاه بودیم و مشغول تمرین. آن سال‌ها رفیقی داشتیم که معتقد بود تا دانشجو هستیم باید کارهای بزرگ انجام دهیم وگرنه وقتی از دانشگاه خارج شدیم معلوم نیست بتوانیم این تئاترها را به صحنه ببریم یا نه یا اصلاً خودمان تئاتر کار کنیم یا نکنیم. همان‌طور هم شد، از آن جماعت دانشگاهی چند نفری هستند که کار می‌کنند و باقی یا مدیر یا اداری شده‌اند یا هم هرکدام شغلی برگزیده‌اند که مپرس. این است که یکی از این تئاترها، «مکبث» بود. یکی از خونبارترین نمایشنامه‌هایی که در زندگی‌تان می‌خوانید. این نمایش را حداقل با سه نسخه اجرا کردیم. یکی نمایشنامه‌خوانی، یکی اقتباس و یکی هم عروسکی. این یعنی چقدر این نمایشنامه شگفت‌انگیز است و می‌شود هربلایی سرش آورد، اما از آن اجراها بیش‌ترین چیزی که در ذهنم مانده دیالوگ‌هایی است که داریوش آشوری ترجمه کرده و وقتی در دهان می‌غلتند می‌بینید چه شعری ساخته آشوری از این نمایشنامه. هنوز هم گاهی وقت‌ها آن دیالوگی که می‌گوید: «مکبث میوه‌ای است رسیده و آماده تکان دادن» را با خودم تکرار می‌کنم یا آن تکه که خود شعر است و می‌گوید: «زندگی افسانه‌ای است کز لب شوریده مغزی گفته آید سربه سر خشم و خروش و غرش و غوغا...» ادامه و عقبه دارد این تکه که وقتی می‌شنوی خود شعر است و آدم دلش می‌رود برای این همه توانایی در گزینش کلمات که آشوری برای این کتاب خرج کرده است. وقتی این کتاب را می‌خوانید با یک نثر یا شعر یا درام روبه‌رو نیستید بلکه دارید دایره لغات‌تان را هم بیشتر می‌کنید برای مایی که کلمات‌مان اندک است و از اندک هم اندک‌تر.

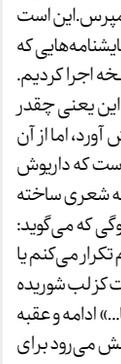

عکس نوشت

یک سال پیش بود که ارشا اقدسی، بدلکار سرشناس ایرانی در یک سانحه جان خود را از دست داد و بسیاری از دوستداران و همکاران سینماگرش را در شوک فروبرد. حالا یک سال پس از رفتن اقدسی، موزه سینما مراسم یادبودی برای او برگزار می‌کند. / ایران